



شبهای حافظ

بقلم آقای حکمت آل آقا

تاریخ ادبیات هر ملتی تاریخ افکار و احساسات و طرز زندگی و ترقی و انحطاط آنها است دیوانهای اشعار گاهی بهتر از کتابهای تاریخ اوضاع اجتماعی و احوال روحی ملتی را آشکار میسازد و بیان میکند .

ادبیات هر ملتی آئینه تمام نمای روح و افکار و احساسات و زندگی آن ملت است . و بهمین مناسبت دیوان اشعار هر شاعری نیز کتاب تاریخ زندگی روحی و معنوی اوست نسیمی خوشبوی و ملایم و خشک اگر بوزد بدون شک آدمی احساس میکند که بوستانی عطر آگین در رهگذر این نسیم بوده است و اگر بادی داغ و سوزان بوزد یقین میدانیم که از روی سنگهای داغ و شنهای سوزان گذر کرده است .

اشعاری که میشنویم گاهی بمثابه شعلهئی است که ازدل آتش گرفتهئی برخاسته و دیگر گاه چون نور در رخشان است که از قلبی امیدوار منشأ گرفته و گاهی چون شراره آتشی است که از روحی خشمگین و عصبانی و ستمکشیده ظاهر گشته و گاهی باد سرد و یخ زدهئی است که قلبی ناامید و روحی مرده در مسیر آن بوده است

اگر اشعرای بزرگ قدیم ما (چنانکه امروز مر سوم است) تاریخ سرودن هر غزل و هر قطعه شعر خود را گذاشته بودند ، ما بخوبی میتوانستیم پی بتحوالات زندگی آنها بپریم و فرازو نشیبی را که در روح آنها پیدا شده است درک کنیم . ولی متأسفانه چنین کاری نکرده اند ، بدین سبب روحیه آنها در اشعار نامر تب آنها گم شده و دست یافتن بدان کار دشواری است .

امروز بنام تحقیق و نقد ادبی بر شناختن شاعر است از خلال کلمات و اشعار او ما شرح حال شعرا از تولد و زندگی و تحصیل و شاعران و پادشاهان معاصر و بالاخره محیط شاعر و تاریخ وفات او را در کتابهای تذکره و تاریخ ادبیات میخوانیم ، ولی روحیه او و طرز فکر و احساس او را تنها در اشعار او میخوانیم . در اینجا بمشکلی بر میخوریم . و آن اینست که بسیاری از شعرا مضامین را از یکدیگر گرفته اند گاهی بهتر سروده اند و گاهی بدتر . فکری که در اینگونه اشعار میبینیم مسلماً ابتکار خود او نیست . پس چگونه حاکی از فکر او و حال او است ولی میتوان گفت انتخاب آثار دیگران و توجه بقسمی مخصوص نشانه روح و علامت طرز فکر و ذوق و احساس انتخاب کننده است .

و بهمین جهت در گردآوری قطعات منتخبه از آثار نویسندگان و شعرا ذوق و طرز فکر و نیاز روحی انتخاب کننده تاثیر بسیار دارد . و بسا اثری را که دیگر کسی انتخاب کرده و بسیار

پسندیده بنظر دیگری زیاد ارزش نداشته باشد. بلکه در تمام شئون زندگی بخصوص آثار هنری کاربردین منوال است.

بنابراین اشعار شعرا بهترین وسیله برای تجزیه و تحلیل روحیه آنها است. اگر در این موارد حکم قطعی هم صادر نتوان کرد. با اینهمه این راه از راههای دیگر بمقصور نزدیکتر است اینستکه در عصر ما تجزیه و تحلیل اشعار شعرای نامدار بمنظور بدست آوردن طرز فکر و تخیل و عواطف و روش آنان مورد اهمیت بسیار قرار گرفته است و نظر اشخاص هم در این موارد مختلف است. و باید هم مختلف باشد.

من از دیر باز بادیوان حافظ شیراز، آشنا بوده ام بلکه هر چه در ایام کودکی و آغاز جوانیم میآندیشم پیش از حافظ نقشی دیگر در آن زوایای نامی یابم. و شما همه حافظ را میشناسید و بارها شرح احوال و آثار او را خوانده یا شنیده اید و از خواندن و شنیدن اشعارش لذت برده اید.

در اینجا بشرح حال او نمی پردازم. و تمام افکار و عواطف و تخیلات او هم منظور نظر من نیست. تنها یک گوشه و یک زاویه، مورد توجه است و بس

در خلال خواندن و شنیدن و سروکار داشتن بادیوان حافظ بدین نکته برخوردیم که حافظ از «شب و سحر» بسیار نام میبرد. و حالات گوناگون خویش را در آن بیان میکند، و تردید نداشتم و ندارم که شب زنده داری و سحر خیزی در زندگی معنوی آدمی تاثیر بسزا دارد اینها همه سبب شد که بدین منظور یکبار دیگر تمام دیوان حافظ را از آغاز تا انجام بخوانم و ابیاتی که در آن کلمه شب یا سحر هست جمع آوری کنم و دیوانی که خواندم طبع مرحوم علامه قزوینی و دکتر غنی بود.

مجموع ابیاتی که بدین هدف استخراج شد، در حدود دویست بیت است، و در ضمن همین استخراج ابیات معلوم شد که این همه که نام شب یا سحر میبرد راجع بیک مطلب یا یک موضوع نیست بلکه حالات مختلف و احوال گوناگونی در این اشعار دیده میشود که اگر بر حسب زمان گفته و مرتب شده بود، حاکی از تحول روحی و سلوک معنوی او بود که چگونه شروع کرده و چگونه رویکمال رفته است بنابراین ابیات برگزیده را بر حسب موضوع تقسیم کردم و بر حسب مراتبی پس و پیش قرار دادم. باشد که تا اندازه ای راز این اختلاف دانسته و به تحول روحی شاعری بزرگ پی برده شود.

هیچگاه نمیگویم و ادعا نمیکنم که این تصور من کاملاً مطابق سیر روحی حافظ بوده و واقعا این اشعار بر حسب زمان بدین گونه متقدم و متاخر بوده اند ولی میگویم، چنین بنظر میرسد. و این بیت حالتی عالیتر از بیت دیگر را نشان میدهد. گرچه روح آدمی همیشه یکسان نیست. ای بسا که از پرتگاه بدبختی بایک اشاره ملکوتی بجهان جان برود و چه بسا که پس از مقام قرب، شیطان وارش برانند که:

اخرج منها فانك رجيم

خلاصه این ابیات جمع شده را با طرزی که بخاطر این ناتوان گذشته بنام «شبهای حافظ» تقدیم می کنم و از بزرگان علم و دانش و سلوک و عرفان با کمال فروتنی تقاضا دارم که نقایص اینکار را اظهار فرمایند و نظر و اندیشه خود را آشکار سازند باشد که کار تازه شروع شده ای و رویکمال رود

نخستین چیزی که بنظر میرسد اینست، که شاعر از شب و سحر زیاد یاد میکند، گاهی بهمین اکتفا مینماید و گاهی بذکر خصوصیات میپردازد همچون دعا، و تاثیر ناله شب، و تردید و پریشانی و جستجوی راهنما و خیال معشوق و گفتگوی بانسیم سحری و ذکر و یاد معشوق و تغییر حال و دستور پیر و گریه و بیخوابی و احساس هجران و دوری و برخورد با ملائکه و فرشتگان و استقامت و پایداری و بالاخره امیدواری و رویا و انتظار و توجه دوست و هفتاد و نود و سرش و برق لامع و نشان ازدوست و قرب و وصل و گفتگوی با معشوق و جلوه معشوق و نزدیک شدن دوست و پایان یافتن شب هجران و نجات یافتن از غصه و باده خوردن از جام تجلی صفات و بیخود شدن از تجلی ذات .

اینک بتفصیل و بیان اشعار بهمین ترتیب می پردازیم

شب و بیداری و سحر خیزی

در اشعار حافظ چنانکه گفتم کلمه شب زیاد آمده و شب مورد ستایش او بوده گاهی خاطرات نیک و بهره های بسیار از شب داشته است ملاحظه کنید:

عشرت شبگیر کن می نوش کاند راه عشق
شهر وانرا آشنائیا هست با سیر عسس
باز هم میگوید :

آن زمان وقت می صبح فروغیست که شب
گرد خرگاه افق پرده شام اندازد
عجب میداشتم دیشب ز حافظ جام و پیمان
ولی مستش نمیکردم که صوفی وار میاورد
گاهی از رندی خویش سخن میگوید :

من که شبها ره تقوی زده ام با دف و چنگ
این زمان سر بره آرام چه حکایت باشد
دوش از این غصه نخفتم که رفیقی میگفت :
حافظ ار مست بود جای شکایت باشد
دی گله ای ز طره اش کردم و از سرفسوس .

گفت که : این سیاره کج گوش بمن نمیکند

* * *

سروش گوشه گیران را چو دریا بند ، دریا بند .
رخ مهر از سحر خیزان نگردانند؟ گردانند
معاشران و حریف شبانه یاد آرید .

حقوق بندگی مخلصانه یاد آرید
و گاهی اشاره هائی میکند که شب را برکتها است :
بدان مثل که شب آستن است روز از تو ،
ستاره می شمرم تا که شب چه زاید باز

* * *

به نیمه شب اگرت آفتاب میباید ؟
ز روی دختر گلچهر رز نقاب انداز
گاهی سخن از شب زنده داری است :

ساقی چو شاه نوش کند ، باده صبح
گو جام زر ، بحافظ شب زنده دار بخش

* * *

در وقای عشق تو مشهور خوبانم چوشمع .
شب نشین کوی سربازان ور ندانم چوشمع

* * *

ز چشم من پیرس اوضاع گردون
که شب تا صبح اختر می شمارم .

* * *

یاسبان حرم دل شده ام شب در شب
تا در بن زده جز اندیشه او نگذارم

* * *

تو همچو صبح و من شمع خلوت سحرم .
تیسمی کن و بنگرم جان همی سپرم

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم -
یعنی غلام شاهم و سوگس می خورم

* * *

خوشم آمد که سحر خسرو خاور میگفت :
با همه پادشهی بنده توران شاهم .

* * *

ای گل تودوش راغ صبحی کشیده ای . .
ما آن شقائقم که با داغ زاده ایم

* * *

شاه بیدار بخت را هر شب . . .
ما نگهبان افسر و کلهیم

* * *

با هر ستاره ای سر و کار است هر شیم
از حسرت فروغ رخ همچو ماه تو

* * *

چراغ دیده شب زنده دار من گردی
انیس خاطر امیدوار من باشی .

* * *
 بلبل ز شاخ سرو بگلپانگ پهلوی .
 میخواند دوش درس مقامات معنوی
 * * *
 خواب و خورت ز مرتبهٔ عشق دور کرد .
 آنکه رسی بخویش که بی خواب و خورشوی
 * * *
 سحر گمراه چو خوش آمد که بلبلی گلپانگ
 بغنچه میزد و میگفت در سخنرانی . . .
 * * *
 شکال شب که کند در قدح سیاهی مشک
 در او شرار چراغ سحر گمراهان گیرد

عشقی را نازم

عشق را نازم که ناز عالم امکان از اوست
 عالم و آدم همه فرمانبر و فرمان از اوست
 جمله ذرات وجود از پرتو خورشید عشق
 گرم جولاندرهم ذرات رهم جولان از اوست
 بندهٔ آن سر و بالایم که در باغ وجود
 ابر گریان، بادسر گردان و گل خندان از اوست
 فلسفی گوید جهان میدان جنگ زندگی است
 می نگوید جنگ از او جنگی از او میدان از اوست
 پیش عارف درد و درمان و غم و شادی یکی است
 شادی از او غصه از او درد از او درمان از اوست
 فتنه ، آن روی و مویم مومنم یا کافر
 مومن از او کافر از او کفر از او ایمان از او است
 ساحل و گرداب یکسان است پیش پارسا
 بحر از او ساحل از او کشتی از او طوفان از اوست
 پارسا تو سمرگانی